

تکامل عرفانی انسان در قرآن

دکتر محمدجواد رودگر*

چکیده.

این مقاله، عهده‌دار بحث تکامل عرفانی انسان بر محور آموزه‌های قرآنی و مدار معارف اسلامی است. حرکت تکاملی انسان از «خود»، یعنی خود فطری و ملکوتی، رحمانی و فطری انسان آغاز می‌شود و با خدا یا دیدار الهی پایان می‌یابد. لازمه چنین حرکت استکمالی جوهری، فقرشناسی وجودی، بیداری و بینایی، درک و درد خدا داشتن، شریعت محوری، مجاهده مستمر با خواهشهای نفسانی و مراقبت کامل، حب الهی، بندگی خالصانه خدا، نوسازی معنوی مداوم، بازشناسی و بازیابی همیشگی، هدفشناسی و هدفداری است.

بدیهی است حرکت و شدن از خود به سوی خدا در حقیقت رسیدن به خود برتر و تکامل یافته و توسعه بخشیدن به حقیقت وجودی خود است و انسان متحرک متکامل، انسان به خود رسیده و کمال یافته و سعادت‌مند است و عصاره مقاله در این معناست که خدای سبحان در درون انسان است که آدمی با حرکت تکاملی از درون و حجاب‌زدایی به آن دست می‌یابد.

«حرکت‌شناسی» تکاملی انسان در «عرفان قرآنی»

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا تَضُرُّوهُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»^۱

* دکتری عرفان، استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، مدیر گروه اخلاق و عرفان پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، محقق و نویسنده.

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! مراقب خود باشید! اگر شما هدایت یافته‌اید، گمراهی کسانی که گمراه شده‌اند به شما زبانی نمی‌رساند. بازگشت همه شما به سوی خداست و شما را از آنچه عمل می‌کردید، آگاه می‌سازد.

از آنجایی که عرفان قرآنی، بر مبنای حرکت جوهری انسان سالک الی الله قرار دارد^۱ و «فطرت»

۱ - چون عرفان بیش از آن که به عرفان علمی منحصر گردد در «عرفان عملی» متحقق و متجلی است و عرفان علمی نیز مقدمه لازم و وسیله‌ای برای عرفان عملی یا سیر و سلوک عرفانی است و عرفان عملی، مبتنی بر طی مقامات و سفر از منازل گوناگون می‌باشد، رابطه مقامات و منازل رابطه‌ای طولی و علی و معلولی است که نسبت قوه و فعلی و حدوث و بقای مستمر بین آنهاست؛ یعنی منزل اول مقدمه، علت و قوه‌ای برای منزل دوم و همین طور هر کدام از منازل با منزل بالاتر از خود چنین رابطه‌ای دارند. حرکت عرفانی یک حرکت اشتدادی، استکمالی و جوهری است نه عرضی؛ چه این که حرکت در برون از ذات انسان نیست بلکه حرکت در درون ذات و نهاد و جوهر وجود آدمی محقق می‌شود. در اینجا لازم است مطلبی بسیار اساسی و محوری را از استاد شهید مطهری نقل نماییم: «آنچه خود واقعی یک موجود را تشکیل می‌دهد «وجود» اوست نه «ماهیتش». تغییر ماهیت و نوعیت به هیچ وجه مستلزم تبدیل خود به ناخود نیست. صدرا المتألهین که قهرمان این مسأله است، تصریح می‌کند که انسان نوعیت مشخص ندارد و مدعی است که هر موجود متکامل، در مراتب تکامل «انواع» است نه «نوع»؛ رابطه یک وجود ناقص با غایت و کمال طبیعی خود، رابطه یک شیء با یک شیء بیگانه نیست بلکه رابطه خود با خود است؛ رابطه خود ضعیف است با خود واقعی، آنجا که شیئی به سوی کمال واقعی خود در حرکت است، از خود به سوی خود حرکت می‌کند...» (سیری در نهج البلاغه، چاپ اول، ۱۳۵۴، صص ۲۹۲-۲۹۱).

در فرازی دیگر به حرکت یک گل یا یک نطقه انسان از آغاز حرکت تا آخرین لحظه آن اشاره می‌نماید و در رسیدن به حد کمال خودش آن را حرکتی استکمالی اشتدادی دانسته که از «خود» به «خود» صورت می‌گیرد و «خود» و واقعیتش یک واقعیت ممتد است؛ یعنی خود او، نه آن لحظه اول است نه لحظه وسط و نه لحظه آخر. «خود» او از اول تا آخر «خود» است بلکه هر چه به آخر می‌رسد خودتر می‌شود؛ یعنی خودش کاملتر می‌شود، یعنی از خود ناقص به سوی خود کامل حرکت می‌کند. (انسان کامل، انتشارات صدرا، چاپ بیست و هفتم، ۱۳۸۱، صص ۳۳۹-۳۳۸).

پس عرفان اسلامی که از درون خود و ذات انسان آغاز می‌شود، یک «شدن» است نه «بودن» که به صورت حرکتی نهادی و جوهری (نه عرضی) و طولی (نه عرضی)، در منازل و مقامات صورت می‌پذیرد که انسان با «خودآگاهی حقیقی» از خودهای مادی، پنداری، و همنی، طبیعی که «ناخود»، «بیگانه»، «نامحرم» و «زهرن» او هستند آزادی و رهایی می‌یابد و به خود حقیقی، ملکوتی، رحمانی و یگانه و محرم با خویشتن؛ یعنی فطرت اصل خود می‌رسد تا با زشتن از قید خودیت و انانیت، به مقام خداگونگی نائل شود و این شدن و صیوروت «ممتد» و «متصل» است که از سلوک تا شهود، بر پایه معرفت، محبت، عبودیت، عمل صالح و ولایت ادامه دارد.

ناگفته نماند که اندیشه صدرایی در مقوله‌هایی چون: اصالت وجود، تشکیک وجود و حرکت جوهری به روش حکمت متعالیه‌ای و اصالت وجود عرفانی، وحدت شخصی وجود، وجود ذات مظاهری در عرفان یا توحید و تکامل عرفانی، در فهم و بصیرت به حرکت جوهری تکاملی انسان از افق عرفان اسلامی بسیار راهگشا خواهد بود. در این زمینه کتابهای زیر مفید خواهند بود: سید محمدحسین طباطبایی: المیزان، ج ۶: رسالة الولاية؛ عبدالله جوادی آملی: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۴ و ۱۵؛ مبدأ و معاد، مقاله حرکت؛ حسن حسن‌زاده آملی، رسالة آله الحق، انسان کامل در نهج البلاغه، گشتی در حرکت؛ مرتضی مطهری: نقدی بر مارکسیسم، فطرت، سیری در نهج البلاغه، انسان کامل، مقالات فلسفی، ج ۳: حرکت و زمان در فلسفه اسلامی، ج ۱، ۲ و ۳؛ امام خمینی، چهل حدیث، تقریرات فلسفه، ج ۳.

به دلیل آن که دو شاخصه مطلق‌شناسی و مطلق‌گرایی دارد که تنظیم‌کننده سیر و سلوک انسان فطرت اندیش و با خود یگانه شروع می‌گردد و به سوی «فاطر مطلق» ادامه یابد و «بعثت» نیز بر محور «لیستادوهم میثاق فطرته»^۱ و «یثیروالهم دفائن العقول»^۲ شور و زلزله‌ای در جان آدمی ایجاد می‌کند و غایت «رسالت» هم بازگشت به خویشتن بر اساس «فرجعوا الی انفسهم»^۳ بوده و امر به «بصیرت» به موضوع «نفس» تعلق گرفته «و فی انفسکم افلا تبصرون»^۴ و انسان نیز مالک حقیقی اعمال، اقوال، احوال و تقاریر خویش خواهد بود و «و ان لیس للانسان الا ما سعی»^۵... بر همین اساس در این بحث به «اصول حرکت تکاملی انسان» اشاراتی خواهد شد.

فصل اول

اصل اول: نفس حرکت؛ به این معنا که چون عالم طبیعت، عالم استعداد و قوه و ظرف تراجم است و مصون از حرکت و تکاپو نیست تا هر چیزی با «امکان استعدادی» یا «مبدأ قابلی» نوعی خود به سوی فعلیت و کمال نوعی خویش برسد و «استعداد» مبنای حرکت خواهد بود و حرکت خروج تدریجی شیء از قوه به فعل می‌باشد. انسان نیز که «هبوط» به عالم ماده کرده، مستثنی از این قاعده کلی نیست و در یک حرکت و «شدن» به سر می‌برد و اساساً جهان، در حال جهش، و تحول به سوی خداست؛ «أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ»^۶ و حرکت انسان به سوی خدا حتمی و ضروری است که «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ»^۷ گویای آن است:

جزءها را رویها سوی کل است

بلبلان را عشق با روی گل است

آنچه از دریا به دریا می‌رود

از همانجا کآمد آنجا می‌رود^۸

و آیه «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^۹ نیز تفسیر ماهیت حرکت تکاملی و سیورورت انسانی است که

۱ و ۲- نهج البلاغه، خطبه ۱: تا عهد و پیمان خداوندی را که در فطرت آنان بود، باز جویند؛ و توانمندیهای پنهان شده عقلها را آشکار سازند.

۳- انبیاء / ۶۳

۴- النازعات / ۲۱.

۵- نجم / ۳۹.

۶- شوری / ۵۳.

۷- انشقاق / ۶: ای انسان! تو با تلاش و رنج به سوی پروردگارت می‌روی و او را ملاقات خواهی کرد.

۸- مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۸۵

۹- بقره / ۱۵۶.

«من الله» و «الی الله» مبدأ و منتهای این حرکت را بیان می‌کند. انسان «بیدار دل» و «وحی اندیش» و «شریعت‌گرا» و «فطرت خواه»، درک و درد حرکت به سوی خدا را در شبستان «حیات معقول» خود حاضر کرده تا از «ظلمت» سکون و توقف به ضیای «حرکت و مجاهده» برسد که «فاذا فرغت فانصب و الی ربک فارغب»^۱

اصل دوم: بستر و موطن حرکت؛ چنانچه اصل حرکت انسان در دایره عالم ملک و کویر وجود، «واجب التحقق» است، ضرورتاً این حرکت یک بستر خاص داشته و وجوباً از یک «کانون» و موطنی آغاز می‌گردد. در عرفان مبتنی بر وحی الهی، «بستر و کانون»، «جان» خود انسان رونده و سالک و مسافر کوی حق خواهد بود؛ یعنی حرکت تکاملی از جان به سوی «جانان»؛ مبدأ شدن و تحول «نفس» و جان است که آیه «یا ایها الذین امنوا علیکم انفسکم»^۲ کاملاً بر آن دلالت دارد. به تعبیر استاد علامه طباطبائی^۳ در ذیل آیه مزبور: کلمه «علیکم» اسم فعل است به معنای «بر شما باد» و «انفسکم» مفعول آن است... و آنچه که با خود «راه» ملازم است (و از آن جدا نمی‌شود) مقصد و منتهایش، همان مقصد و منتهای راه است که همان غایت مطلوبی است که خود سالک در سیر و سلوکش به دنبال آن است.^۴ به هر حال انسان، هم «راه» است و هم «رونده» و این با عرفان به نفس، تحصیل خواهد شد و عارف کسی است که معرفت به خویش پیدا کرده، خود را از حجابهای ظلمانی و نورانی برهاند که «خویششناسی» و «خویشتن‌یابی عرفانی» همان «خداشناسی و خدایابی حضوری» است و آیه «وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ»^۵ که دل انسان و جانِ جان انسان، خداست و حدیث «من عرف نفسه فقد عرف ربه» شاهد بر آن است. به همین برهان در حدیث آمده است:

هرکس خود را شناخت، [از مادیات] فارغ می‌شود و هرکس دنیا را شناخت، نسبت به آن، بی‌رغبت می‌شود و هرکس مردم را شناخت، خود را از وابستگی به آنها می‌رهاند.^۶

۱- انشراح / ۷۸.

۲- مائده / ۱۰۵.

۳- سید محمدحسین طباطبائی، المیزان، جاب دوم، ۱۳۹۰ ق، ج ۶ ص ۱۶۴.

۴- «لفظة «علیکم» اسم فعل بمعنی أَلْزَمُوا و «انفسکم» مفعوله... فالمازم لمتن الطريق ینتھی الی ما ینتھی الیه الطريق و هو الغایة المطلوبه التي یقصدھا الانسان السالک فی سلوکه.»

۵- انفال / ۲۴.

۶- «من عرف نفسه تجرد و من عرف الدینا تزهد و من عرف الناس تفرّد.» (مهدی الهی قمشاهی، حکمت الهی، صص ۳۷۷-۳۷۹).

بحث حرکت از «درون» و «باطن» به صورت جوهری اشتدادی و استکمالی نفس خواهد بود که انسان در هر مرتبه‌ای متحد با آن مرحله بلکه عین آن به صورت وحدت «عمل و عامل و معمول» است. پس روش شریعت اسلام تنبه و تذکر انسان به «عرفان نفس» و «حرکت جوهری نفس» که نزدیکترین و کاملترین راه به سوی خداست، می‌باشد و آیات:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرُوا نَفْسَ مَا قَدَّمْتُمْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»^۱، «وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»^۲ و «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ...»^۳ و «فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ»^۴ و «سُئِرْتُمْ أَيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَبَيِّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ»^۵ و آیه «بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ»^۶

همه مُشیر به «طریق نفس» در تکامل انسان و تصعید اوست و اگر حکمت و عرفان و علوم حصولی به «جان» رسوخ کرد و تبدیل به «علم حضوری» شد فهم «هر معکم اینماکتیم»^۷ و «وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعَلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»^۸ و آیات مشابه دیگر ممکن می‌گردد.

باید دانست که چنانچه حرکت از «جان» با عرفان به نفس شروع شد، انسان سالک به تدریج از خود فانی شده و شهود جمال حق می‌نماید؛ زیرا تمام حجاب از خودیت و انانیت است و با «درون بینی» و «جان نگری» انسان به فقرشناسی وجودی و «فقریابی وجودی» می‌رسد؛ زیرا فطرت معصوم و نفس حقیقی انسان، مصون از خطاست و به انسان دروغ نمی‌گوید. وقتی پرده‌ها کنار رفت و «رجعت به خود حقیقی» تحقق پیدا کرد این «فقر انفسی و نقص نفسی» و «عین نیاز و ربط» وجودی انسان به غنی مطلق و «صمد» روشن می‌شود و هر کسی که به جایی رسید و تکامل خویش

- ۱- حشر / ۱۸: ای کسانی که ایمان آورده‌اید از (مخالفت) خدا بیرهیزید و هر کس باید بنگرد تا برای فردایش چه چیز از پیش فرستاده و از خدا بیرهیزید که خداوند از آنچه انجام می‌دهید، آگاه است.
- ۲- حشر / ۱۹: و همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آنها را به «خود فراموشی» گرفتار کرد، آنها فاسق‌اند.
- ۳- مائده / ۱۰۵: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! مراقب خود باشید.
- ۴- الذاریات / ۲۰: و در وجود خود شما (نیز آیاتی است)، آیا نمی‌بینید.
- ۵- فصلت / ۵۳: به زودی، نشانه‌های خود را در اطراف جهان و در درون جانشان به آنها نشان می‌دهیم تا برای آنان آشکار گردد که او حق است. آیا کافی نیست که پروردگارت بر همه چیز، شاهد و گواه است؟
- ۶- قیامت / ۱۴: بلکه انسان خودش از وضع خود، آگاه است.
- ۷- حدید / ۴.

۸- ق / ۱۷: ما انسان را آفریدیم و سوسه‌های نفس او را می‌دانیم و ما به او از رگ قلبش نزدیکتریم.

را بیمه کرد، از همین رهگذر فقرشناسی و فقریابی جوهری بود و فهمید و مشاهده نمود که حجاب از ناحیه «قابل» است نه «فاعل» و نقص از طرف «مستفیض» است نه «مفیض» و انسانها به حسب مراتب وجودی خود و ظرفیت و سعه خویش استفاضه و استضائه می‌کنند. اصل «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ»^۱ اطلاق و عمومیت دارد و آیه «إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ»^۲ ناموس جهان هستی و حدیث «ان هذه القلوب اوعية فخيرها اوعاها»^۳ جوهره عالم و آدم است که تمام گرفتاریهای بشر نیز از «جهالت به نفس» و جهالت به «فقر نفسی و نقص ذاتی» خود و غنای اطلاقی و بی‌نیازی صرف خداست که دقت در آیه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْخَمِيدُ»^۴ دریچه این حقایق را به روی انسان می‌گشاید؛ زیرا نکاتی دقیق و عمیق در این آیه کریمه نهفته است که عبارتند از: ۱- خطاب به تمام انسانهاست. ۲- «انتهم» دال بر حقیقت وجودی انسان و کنه و جوهر آدمی و تمام کیان هستی انسان است که متصف به «فقر» است. ۳- به قرینه «انتهم» که جان و ذات انسان را بیان می‌کند، فقر، «فقر ذاتی» و «نیاز درونی» است و در گزاره انسان فقر است، حمل محمول بر موضوع از نوع «محمول بالصمیمه» است مثل قضیه آب مایع است، روغن چرب است و این قضیه نیز «حقیقیه» است نه خارجی و نه ذهنیه؛ یعنی «فقر وجودی» و نیاز جوهری و تعلق و روابط محض از صفات ثبوتیه ذاتیه حقیقیه است. ۴- چون این فقر باید مقابل داشته باشد و آن، فقر نفسی انسان و غنای ذاتی الله است و ربط حرکت جوهری انسان از مبدأ فقر به سوی منتهای غنی مطلق است و انسان به هر جا برسد این فقر با او هست؛ چرا که سلب شیء از نفس خود محال و ممتنع است و قضیه «الله غنی است» نیز حقیقیه و محمول بالصمیمه است و ارباب شهود و اصحاب سلوک نیز به شهود فقر خویش و فناى شهودی می‌رسند که از توحید ناب افعالی تا توحید خالص ذاتی می‌روند. غزلیات عارف دلسوخته و سالک شیدای حق و فارغ از خود، امام خمینی رحمته الله علیه در این زمینه سودمند و روشنگر است:

این ما و منی جمله ز عقل است و عقال است در خلوت مستان نه منی هست و نه مایی^۵

۱- حجر / ۲۱: و خزائن همه چیز، تنها نزد ماست ولی ما جز به اندازه معین آن را نازل نمی‌کنیم.

۲- قمر / ۵۴: البته ما هر چیز را به اندازه آفریدیم.

۳- نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، حکمت ۱۲۸: این قلبها، ظرفها (ی علوم و حقایق و اسرار) است و بهترین آنها نگاهدارنده‌ترین آنهاست.

۴- فاطر / ۱۵: ای مردم! شما (همگی) نیازمند به خدایید. تنها خداوند است که بی‌نیاز و شایسته هرگونه حمد و ستایش است.

۵- سیوی عشق، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ هفتم، ۱۳۷۶، صص ۷ و ۱۳-۱۲.

همچنین سروده علامه طباطبایی رحمته الله علیه آن عارف و حکیم فرزانه نیز دلالت بر فقرشناسی و فقریابی می‌کند:

مهر خوبان دل و دین از همه بی‌پروا برد
تو مپندار که مجنون سر خود مجنون شد
من به سرچشمه خورشید نه خود بردم راه
من خسی بی سروپایم که به سیل افتادم
جام صهبا ز کجا بود مگر دست که بود
خم ابروی تو بود و کف مینوی تو بود
خودت آموختیم مهر و خودت سوختیم
همه یاران به سر راه تو بودیم ولی
همه دل باخته بودیم و پریشان که غمت
آن چیزی که مانع استکمال نفس تا تکمیل درون و وصول به مقام اکمال یا مانع صیوررت و
تصیر است، استکبار نفس و عجب درون و خودبینی‌هاست که به تعبیر بلند لسان الغیب:

ظلمت از هستی است و نه رهنوردان عدم
شمع جان خاموش می‌سازند و راهی می‌شوند
استاد مطهری در تفسیر این بیت می‌فرماید:

والته می‌دانید که او مقصودش از عدم، فناست - خیلی عالی گفته است - و مقصود از هستی،
خودیت است - شعر خیلی عالی است - شعر بسیار درستی است. در آنجا مقصود از هستی، خودی
است؛ هستی یعنی هستی خود. به اعتبار آنها در واقع نوعی نیستی است؛ یعنی وقتی که این هستی را
بشکنید شما دارید مرز را در اینجا می‌شکنید و از خود که نیست بشوید، آن وقت این شمع خود را،
شمع جان را، شمع خودیت را، خاموش می‌کنید و می‌توانید حرکت آغاز کنید و به راه ادامه دهید.^۱
معلوم است که بنا بر آیه «وَمَنْ جَاهَدْ فَإِنَّا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ»^۲ همه ریاضتها، تلاشها، تحمل مصائب و
متاعب، نتیجه عالی‌اش به خود انسان برگشته و کمال او را تأمین می‌کند. پس حرکت اولاً؛ جوهری
اشتدادی، در استکمال نفس انسانی است.

۱- مرتضی مطهری، شرح مبسوط منظومه، انتشارات حکمت، تهران، صص ۲۵۷، ۲۵۸.

۲- عنکبوت / ۶

ثانیاً: انسان در هر مرتبه‌ای از حرکت تکاملی و فعلیت‌یابی، عین همان مرتبه است. به تعبیر استاد مطهری: موجود متکامل، در مراتب تکامل «انواع» است نه «نوع»!^۱

ثالثاً: حرکت مبدأش جان انسان و معادش جانان یا خداست که در واقع، مبدأ و معاد، اوست.

رابعاً: حرکت در بستر خود، فقرشناسی و فقریابی دارد.

خامساً: حرکت، با عرفان به نفس و مجاهده «فی سبیل الرب» تحقق می‌پذیرد.

سادساً: حرکت، بر پایه عشق و محبت به خداست که آیه «و الذین امنوا اشد حباله»^۲ و حدیث «ثم بعثهم علی سبیل محبته...»^۳ بر آن دلالت دارند.

سابعاً: این حرکت جوهری، انسان را به مقام فناء فی الله و سپس بقاء بالله می‌رساند که:

بقا می‌آید او بعد از فنا باز رود ز انجام ره دیگر به آغاز^۴

در انتهای بحث حرکت‌شناسی جوهری تکاملی بر اساس آیه ۱۰۵ سوره مائده و آیه ۱۵ سوره

فاطر مطالبی را از تفسیر استاد مطهری پیرامون حدیث «الفقر فخری». منقول از رسول الله ﷺ می‌آوریم:

و درباره حدیث شریف «الفقر فخری» بیان لطیفی وجود دارد که مناسب بحث است و آن این که

بنده نسبت به موجودات دیگر هر چه دارا تر باشد نسبت به ذات حق فقیرتر است؛ چون فقر یعنی

نیاز و آن کسی که چیزی ندارد به خالق و علت هم نیازمند نیست و آن کس که دارد، هر چه که بیشتر

داشته باشد نسبت به علت و خالق نیازمندتر است؛ به دلیل این که رابطه مخلوق با خالق و معلول با

علت رابطه نیاز است و جز نیاز چیز دیگر نیست. به ترتیب «الأوجد فالأوجد»، «الأفقر فالأفقر» هم

هستند، آن کس که نسبت به خالق افقر است، نسبت به مخلوقات اغنی است؛ چون داشتن در

مخلوقات عین نیاز و فقر به خالق است. فخر رسول الله ﷺ، از جهت فقر نسبت به ذات حق است

که همین، غنای نسبت به دیگر مخلوقات است.^۵

۱ - مرتضی مطهری، مجموعه آثار، انتشارات صدرا، چاپ دوم، ۱۳۷۸، ج ۱۶، ص ۵۷۱.

۲ - بقره / ۱۶۵.

۳ - صحیفه سجاده، دعای اول.

۴ - شیخ محمود شبستری، گلشن راز، انتشارات کتابخانه طهور، چاپ اول، ۱۳۶۰، ص ۴۰.

۵ - شهید مطهری، حرکت و زمان در فلسفه اسلامی، حکمت، تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۹، ص ۲۰۶.

و به تعبیر لطیف استاد حسن‌زاده آملی^۱:

در رهت طی مراحل نکنم پس چه کنم

در سر کوی تو منزل نکنم پس چه کنم

ناقص از فیض، ز کامل نستد پس چه ستد

ناقص از راز تو کامل نکنم پس چه کنم

جان اگر محرم جانان نشود پس چه شود

خویشتن را به تو واصل نکنم پس چه کنم

عاقل از سنگ ز جاهل نخورد پس چه خورد

صبر از یک دو سه جاهل نکنم پس چه کنم

عاشق دلشده زاری نکند پس چه کند

گریه شوق چو هاطل نکنم پس چه کنم

عشق از بار تحمل نکشد پس چه کشد

حمل بار غمت از دل نکنم پس چه کنم

حسن از بندگیت را نسزد پس چه سزد

کام دل را ز تو حاصل نکنم پس چه کنم

فصل دوم

اصل سوم و نتیجه: غایت حرکت؛ همچنان که حرکت تکاملی انسان، دارای مبدأ فاعلی و مبدأ قابلی است، دارای مبدأ غایی نیز می‌باشد و سیر و سلوک که حقیقت تدریج و تدوَج را در خروج نفس از قوه به فعل دارد مقدمه‌ای برای فعلیت نهایی در این حرکت به سوی نامتناهی و نامحدود و کمال مطلق است. آن شهود حَقّ و لقای رب خواهد بود که سالک را بر در او روی نیاز است و از فیض آن مجموعه گل است که متحرک به حرکتش تا کوی او ادامه می‌دهد. نکته لطیف این است که در آیه ذکر شده واژه «امنوا» آن هم بلا واسطه آمد؛ یعنی فرمود: «با ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم» و فرمود «قل للذین آمنوا...»؛ چون غایت حرکت در درون جان مؤمن بوده و جان و ملکوت مؤمن، در این

حرکت استکمالی جوهری به دست جمال و جلال اوست که «قلب المؤمن بین اصبعی الرحمن»^۱ و صراط کمال همان صراط فطرت است. آیات شریعت همان آیات فطرت و مؤمن فطرت شناس فطرت یاب است که در این رابطه در تفسیر المیزان آمده است:

و نیز از این که با جمله «علیکم انفسکم» مؤمنین را امر به پرداختن به نفس خود نموده، بخوبی فهمیده می‌شود که راهی که به سلوک آن امر فرموده، همان نفس مؤمن است؛ زیرا وقتی گفته می‌شود زنها را راه را گم نکن، معنایش نگهداری خود راه است نه جدا نشدن از راهروان پس در اینجا هم که می‌فرماید زنها که نفسها یتان را از دست دهید، معلوم می‌شود نفسها همان راه هستند نه راهرو؛ چنان که نظیر این معنا در آیه: «وَ اِنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ» (انعام / ۱۵۳) به چشم می‌خورد پس اگر فرمود: بر شما باد نستان، مقصود این است که شما ملازمت کنید نفس خود را از جهت این که نفس شما، راه هدایت شماست نه از جهت این که نفس، یکی از راهروان راه هدایت است؛ به عبارت دیگر اگر خدای تعالی مؤمنین را در مقام تحریک به حفظ راه هدایت امر می‌کند به ملازمت نفس خود، معلوم می‌شود نفس مؤمن همان طریقی است که باید آن را سلوک نماید. بنابراین، نفس مؤمن، طریق و خط سیری است که منتهی به پروردگار می‌شود؛ نفس مؤمن راه هدایت اوست؛ راهی است که او را به سعادتش می‌رساند.^۲

پس چون سالک و مسلک، واحد و حرکت به سوی مسلوک الیه در باطن انسان نهفته است، در آیه «وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»^۳ به انسان هشدار و بیدار باش داده شد که

۱ - صحیح مسلم، ج ۸، ص ۵۱؛ محمد غزالی، احیاء العلوم، ج ۱، ص ۷۶ به نقل از: امام خمینی، چهل حدیث، ص ۳۷.
 ۲ - «ثم امر المؤمنین فی قوله: علیکم انفسکم» بلزوم انفسهم» کان فیه دلالة علی ان نفس المؤمن هو الطريق الذی یؤمر بسلوکه و لزومه فان الحث علی الطريق انما یلائم الحث علی لزومه التحذیر من ترکه لا علی لزوم سالک الطريق کما مشاهده فی مثل قوله تعالی «وَ اِنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ» (الانعام / ۱۵۳). فامرہ تعالی المؤمنین بلزوم انفسهم فی مقام الحث علی التحفظ علی طرق هدايتهم یفیدان الطريق الذی علیهم سلوکه و لزومه هو انفسهم؛ فنفس المؤمن هو طریقہ الذی سلکہ الی ربہ و هو طریق ہدایہ و هو المنتهی به الی سعادتہ.» (سید محمدحسین طباطبایی، المیزان، ج ۷، ص ۱۶۵). در این تعبیر، متن حرکت تکاملی انسان «نفس مؤمن» تلقی شده است؛ یعنی گنج کمال در زمین و ضمیر وجود آدمی است نه در بیرون وجودش به همین جهت با خود، یگانگی و خودآگاهی و خدایابی می‌طلبد لا غیر. خودپردازی، بازیابی و رجوع به فطرت را عامل می‌شود که هیچ گوهی گرانبهار از خودشناسی و خودسازی نیست و انسان از معرفت به خود، به سوی خود تکامل یافته اخلاقی تا خود تکامل یافته عرفانی، در حرکت و شدن خواهد بود و به همین دلیل، فقه و شریعت مقدمه اخلاق الهی و اخلاق بستر و مقدمه اصلی عرفان حقیقی و ناب خواهد شد.

خروج از فطرت و نسیان مبدأ و معاد همانا مسخ از فطرت و انسلاخ از حقیقت وجودی و با خود بیگانگی است و رمز وصول به غایت همانا معرفت به نفس و مراقبت و محاسبت از آن و یاد خدا و «ذکر الله» است که آن هم از درون و جان باشد؛ «و اذکر ربک فی نفسک...»^۱ نه از برون جان که به قول آن شاعر:

راه تویی، رهرو تویی، منزل تو هشدار که خود را به خود گم نکنی
بر همین اساس فرمود: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ». استاد جوادی آملی در تفسیر این آیه آورده‌اند:

«فرمود: «نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ»؛ یعنی خودفراموشی، متفرع بر خدا فراموشی است. لذا با حرف «فاء» که نشانه تفریع است ذکر شد؛ یعنی خدا را فراموش کردند خدا هم خود ایشان را از یاد خودشان برد. لذا هیچ به فکر خود نیستند. فقط به این فکرند که از منافع زمین، زخارفی در بیاورند و زمین را آباد کنند و با دست تهی بروند و دیگر کاری ندارند.»^۲

این چنین نیست که یاد خدا، یک خاطره عَرَضی در درون انسان باشد که اگر یاد خدا رفت، حقیقت انسانی بماند؛ زیرا یاد خدا مانند دیگر چیزها نیست که ممکن است آنها را فراموش کنیم و در عین حال خودمان را فراموش نکنیم بلکه چون آن مطلب در درون ما راه پیدا نکرده، عین ما نشده و با جان ما عجین نشده است. اگر یاد خدا را فراموش کردیم، خود را فراموش خواهیم کرد^۳ و یاد خداوند بر خلاف مسائل علمی در حد یک خاطره نیست که در زاویه ذهن قرار گرفته باشد بلکه به منزله مَقْوَم روح انسانی انسانهاست که اگر آن یاد فراموش شد دل هم فراموش می‌شود. اگر یاد خدا در بین امیال دفن شد، جان انسان هم دفن می‌گردد. پس نتیجه این شد که:

اولاً: خودشناسی پایه خداشناسی است و خداشناسی، خودشناسی خواهد بود.
ثانیاً: هدف‌شناسی مایه و ماده هدف‌یابی است.

۱- اعراف/ ۲۰۲.

۲- عبدالله جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن مجید، مرکز نشر فرهنگی رجاء، چاپ اول، ۱۳۶۶، ج ۵، صص ۴۱-۴۰.
۳- به تعبیر شهید مطهری: «انحراف هر موجود از مسیر تکامل واقعی، انحراف از خود به ناخود است...» (مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۵۷۶) و با تمایزی چون «با خود بیگانگی»، خودزیانی، نسیان خود، خود پنداری، خود وهمی، خود را گم کردن و... که در اثر خدا فراموشی و فاصله گرفتن با کمال مطلق و مطلق کمال پدید می‌آید از آنها یاد کرده است و «عبادت پروردگار» را عامل مهم یاد خدا، بازسازی و بازپروری خود و رسیدن به «خود حقیقی» و تکامل یافته می‌داند. ر.ک.: فطرت، صص ۱۶۴-۱۶۳؛ سیری در نهج البلاغه، صص ۲۸۵-۳۰۵؛ مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۵۷۷ و ج ۲، صص ۲۳۰-۲۲۴؛ مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی، صص ۲۶۲-۲۶۱؛ انسان کامل، صص ۳۴۵-۳۴۲.

ثالثاً: هدف و غایت حرکت تکاملی انسان در درون انسان و فطرتش نهفته است.
 رابعاً: یاد خدا که فطری انسان و ذکر رب که ذاتی انسان است مقوم غایت‌یابی نیز خواهد بود.
 خامساً: چنانچه اصل حرکت، انفسی است اصل ذکر، در وصول به هدف نیز انفسی باشد.
 ما حصل کلام این که در حرکت‌شناسی تکاملی عرفانی، هجرت انفسی و جوهری؛ «واجرهم هجرأً جمیلاً»^۱ از خود به سوی خداست و از بیت نفس، به سوی بیت رب خواهد بود که آیه «وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ»^۲ بر آن اشاره دارد و هجرت، هجرت جوهری از کفر به ایمان، از شرک به توحید، از ظلمت به نور، از نسیان به ذکر، از جهالت به معرفت، از کثرت به وحدت، از عصیان به اطاعت، از تجزی به انقیاد و از تکاثر به کوثر که در حقیقت، هجرت و شدن از طبیعت به ماورای طبیعت است و این حرکت تکاملی، حرکتی است اشتدادی و استکمالی؛ یعنی از مرحله‌ای به مرحله‌ای و از طوری به طور دیگر که در اصطلاح عرفانی به آن، مقامات و منازل اطلاق می‌گردد و عنوان «سیر و سلوک»، در عرفان عملی بر آن منطبق است. پس حرکت به سوی بی‌نهایت کمال و کمال مطلق است که در حقیقت، حرکت انسان از «خود» به سوی «خدا» و حرکت از خود به خود یا خود آگاهی و خودیابی است؛ چه این که تعلق انسان به خدا، بر طبق آموزه‌های اسلامی تعلق تکاملی انسان یا رسیدن به خود برتر و مَنِ فراتر و توسعه بخشی به خود خویشستن است. به تعبیر استاد شهید مطهری:

«رابطه انسان یا یک وجود ناقص با عنایت و کمال طبیعی خود، رابطه یک شیء با یک شیء بیگانه

نیست بلکه رابطه خود با خود است؛ رابطه خود ضعیف است با خود واقعی که حرکت شئی از

خود به سوی خود است و عشق به کمال واقعی، عشق به خود برتر است و...»^۳

و از «من» به «الله» است که آدمی خداگونه و متخلق به اخلاق الهی می‌گردد.

«ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»^۴



۱- مزمل / ۱۰.

۲- نساء / ۱۰۰؛ و هر کس، به عنوان مهاجرت به سوی خدا و پیامبر او، از خانه خود بیرون رود سپس مرگش فرا رسد، پاداش او بر خداست و خداوند، آمرزنده و مهربان است.

۳- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، انتشارات صدرا، چاپ دوم، ۱۳۷۸، ج ۱۶، ص ۵۷۲.

۴- حدید / ۲۱.